



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله سوم
موضوع جزئی: شرایط مرجع تقلید (شرط دهم و شرط یازدهم) مصادف با: ۱۷ جمادی الثانی ۱۴۳۲
تاریخ: ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۰
جلسه: ۱۰۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تا اینجا نه وصف از اوصافی که برای مرجع تقلید ذکر کرده‌اند بیان شد البته فی الجمله ما این اوصاف و شرایط را پذیرفتیم و در مورد بعضی هم حداقل احتیاط شد.

شرط دهم: عدم اقبال به دنیا

شرط دیگری که برای مرجع تقلید ذکر کرده‌اند عدم اقبال به دنیا است. از جمله اوصافی که برای مرجع تقلید بر شمرده‌اند این است که اقبال به دنیا نداشته باشد، تعبیر مرحوم سید در عروة این است «و من أوصاف المفتی أن لا یكون مقبلاً علی الدنیا و طالباً لها و مکباً علیها و مجدداً فی تحصیلها»^۱ مفتی نباید اقبال به دنیا داشته باشد و در طلب آن بکوشد و جدیت در تحصیل دنیا نباید داشته باشد. اینکه مقبل بر دنیا نباشد یعنی به سوی دنیا نرود و طالب دنیا نباشد. مکب بر دنیا یعنی همان مقبل بر دنیا، «أکب علی الشیء ای أقبل» وقتی می‌گوید «لا یكون مکباً علیها» یعنی آن لا یكون مقبلاً علیها اینکه دنیا او را مشغول خودش بکند ببینید فرق است بین اینکه بگوییم از دنیا دوری بکند و اصلاً به دنیا و مظاهر دنیوی باید صد درصد بی‌اعتنا باشد یا اینکه بگوییم نه آنچه که شرط است این است که اقبال به سوی دنیا نداشته باشد و به دنبال آن نباشد نه اینکه از امور و مظاهر دنیایی استفاده نکند مهم این است که جدیت بر تحصیل دنیا و اقبال به دنیا به گونه‌ای که ذهن او به خودش مشغول بکند و امثال اینها نداشته باشد.

امام (ره) در تحریر می‌فرماید «یجب أن یكون المرجع للتقلید عالماً مجتهداً عادلاً ورعاً فی دین الله بل غیر مکباً علی الدنیا و لاحریصاً علیها و علی تحصیلها و علی تحصیلها جاهاً و مالاً علی الأحوط» این بیان در مورد تحصیل دنیا به مصادیق عمده‌ی آن که در این مقام می‌تواند آفت باشد، اشاره کرده که عبارت است از جاه و مال و این دوتاست که برای کسی که در این مقام قرار می‌گیرد می‌تواند یک آفت بزرگ باشد. این یک تفاوت جزئی بعلاوه اینکه امام (ره) در اینجا احتیاط وجوبی کرده‌اند اما مرحوم سید فتوا دادند در مورد شرط عدم اقبال به دنیا.

حال باید دید دلیل بر این شرط چیست و آیا این دلیل قابل استناد هست یا خیر؟

۱. عروة، ج ۱، ص ۴۷.

دلیل بر اعتبار شرط دهم: (روایت)

عمده دلیلی که در این مسئله وجود دارد و هم در متن عروۃ مرحوم سید اشاره کرده‌اند و هم امام(ره) در تحریر الوسیلة اشاره کردند همین روایت معروفی است که از احتجاج نقل شده است، روایتی که از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) نقل شده «من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام أن یقلدوه».

عمدتاً این عناوین از این روایت گرفته شده است یعنی مقبل بر دنیا نبودن مکب علیها نبودن، اینها متخذ از این روایت است چون این روایت یک روایت طولانی است و تعابیری که در متون مختلف فقهی آمده عمده‌تاً از مجموع این روایت اخذ شده است. تقریب استدلال به روایت این است:

بعضی از این تعابیر دلالت بر عدالت دارد از جمله تعبیر «صائناً لنفسه» ولی تعبیر «مخالفاً علی هواه» یا نظائر آن دلالت بر یک امر زائد بر عدالت دارد، این «مخالفاً علی هواه» غیر از عدالت است چون مسئله عدالت به معنای ملکه‌ای است که حافظ انسان در برابر گناه است و کسی که ملکه عدالت دارد خودش را در برابر گناه حفظ می‌کند اما مسئله عدم توجه به دنیا و مشغول نشدن به دنیا و عدم جدیت بر تحصیل دنیا یک مطلب دیگری است. ممکن است کسی عادل باشد اما نسبت به تحصیل دنیا از طرق مشروع چه از جهت مقام و چه از جهت مال جدیت بکند یعنی این مسئله منافاتی با عدالت ندارد، در طلب دنیا بودن از طرق مشروع منافاتی با عدالت ندارد پس مسئله عدالت غیر از جدیت در تحصیل دنیا است و در روایت که تعبیر مخالفاً علی هواه آمده در واقع می‌خواهد بر اعتبار این امر زائد بر عدالت تأکید بکند والشاهد علی ذلک که مسئله عدم اقبال بر دنیا غیر از مسئله عدالت است، این است که این اموری که در روایت ذکر شده اگر به عدالت برگردد و بخواهد همان معنی را بیان کند وجهی برای تکرار آن نبود اصل در تعابیر مختلف تأسیس است نه تأکید، خوب در اینجا ما اگر شک کنیم این دارد همان معنی را بیان می‌کند یا معنای دیگری را اصل این است که این تکرار و تأکید نیست.

در عبارت سید هم این قید پس از تعبیر «أن لا یكون متولداً من الزنا» آورده و اگر قرار بود این تفسیر باشد باید بعد از عادلاً این را بیان می‌کرد. در عبارت امام(ره) هم همین طور آمده «عادلاً ورعاً فی دین الله بل غیر مکب علی النیا» این اضراب دلیل بر این است که این غیر مکب علی الدنیا یعنی امری غیر از عدالت و إلا وجهی برای اضراب نبود بعلاوه اینکه مرحوم امام(ره) در مسئله عدالت فتوا دادند به اعتبارش و اینجا احتیاط کردند.

پس مجموعاً از روایت منقول از تفسیر امام عسکری(ع) این مستدل می‌خواهد اعتبار عدم اقبال به دنیا را در مرجع تقلید استفاده کند و بگوید که مرجع تقلید باید به دنبال دنیا و مجد در تحصیل دنیا نباشد.

بررسی روایت:

باید دید آیا این دلیل می‌تواند اثبات این مدعی و مطلوب را بکند یا نه؟

اشکال سندی: در اینجا اشکال سندی وجود دارد که سابقاً هم مورد بحث قرار گرفت و اشکال سندی این بود که آیا اساساً این تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) هست یا نه؟ که در آنجا تقریباً در صحت انتساب این تفسیر به امام عسکری(ع) حداقل تشکیک شد و تردید حاصل شد لکن ما عرض کردیم با توجه به اینکه اصحاب عمده‌تاً به این روایت عمل کردند شاید بتوانیم این را معتبر بدانیم.

اشکال دلالی: صرف نظر از این اشکال سندی، اشکالی دلالی نیز به این تعبیر «مخالفاً علی هواه» که در روایت آمده، شده است. لذا باید دید که به چه معناست یعنی متعلق این علی هواه باید معلوم بشود. در اینجا مستشکل در عبارت «مخالفاً علی هواه» دو احتمال داده است:

احتمال اول: یک احتمال اینکه وقتی می‌گویند مرجع تقلید باید مخالف با هوایش باشد، یعنی مخالف باشد با هر آنچه را که هوای نفس اوست اعم از اینکه هوای او به منهیات شارع تعلق بگیرد یا حتی مباحات و هر چیزی را که حس می‌کند متعلق هوا شده باید با آن مخالفت کند حال می‌خواهد این هوا نسبت به یک امر حرامی باشد یا می‌تواند حتی هوای او به یک مباح تعلق بگیرد. مستشکل می‌گوید اگر ما «مخالفاً علی هواه» به این معنای عام بگیریم اشکالش این است که این خصوصیت و این ویژگی در غیر معصومین یافت نمی‌شود إلا شد و ندر و خیلی نادر است که کسی در طول عمرش مباح هم از او سر نزند یعنی حتی امور عادی زندگی و حتی مباحاتی که می‌تواند مرتکب بشود را با قصد و انگیزه‌ی تقرب به خدا انجام بدهد تا به عنوان یک عمل دینی تلقی بشود اگر غذا می‌خورد برای اینکه قوت بگیرد برای طاعت و اگر غذا نمی‌خورد برای اینکه از حرام اجتناب بکند یعنی مقدمه‌ای برای حرام نشود. در هر صورت طبق این احتمال نتیجه این خواهد شد که کسی که قابلیت تقلید از او باشد یافت نشود إلا خیلی کم که النادر کالمعدوم.

احتمال دوم: اینکه بگوییم مراد از «مخالفاً علی هواه» یعنی مخالفت کند با هوای خودش و میل خودش و اشتها خودش نسبت به منهیات شارع فقط. طبق احتمال اول معنی عام بود و شامل هوای متعلق به مباحات هم بود ولی در اینجا فقط می‌گوید این «مخالفاً علی هواه» یعنی اینکه مخالفت کند با هواه و اشتها خودش نسبت به منهیات و محرّمات. خوب اگر این احتمال مراد باشد این همان معنای عدالت است و امری زائد بر عدالت نیست.

پس نتیجه اینکه «مخالفاً علی هواه» طبق احتمال اول نتیجه‌اش این است که کسی برای تقلید پیدا نشود و طبق احتمال دوم هم امری زائد بر عدالت نیست حال باید دید از این دو احتمال کدامیک مستفاد از روایت است؟ این مستشکل می‌گوید که آنچه که از ظاهر این روایت استفاده می‌شود همین احتمال دوم است یعنی اینکه مرجع تقلید باید عادل باشد منتهی عدالتش باید یک عدالت تام و کاملی باشد و به طور کلی باید نسبت به نواهی الهی یک مراقبت شدید داشته باشد. پس این عدم اقبال علی الدنيا شرطیتی نسبت به مرجع تقلید ندارد.

این اشکالی است که به این دلیل مطرح شده است. این اشکال را مرحوم آقای خوئی با یک بیانی ذکر کردند.^۲

بررسی اشکال دلالی: آیا این اشکال وارد هست یا نه؟

اگر ما باشیم و این روایت ظاهر روایت مطابق با احتمال اول است.

۲. التتقیح، کتاب اجتهاد و تقلید، ص ۱۹۷.

مستشکل در واقع می‌گوید این تعابیر که در روایت آمده همه به یک معنی و عطف تفسیری نسبت به یکدیگر هستند. این خلاف ظاهر است. ظاهر در مواردی که تعابیر مختلف بکار می‌رود و قرینه‌ای بر اینکه این تعابیر تفسیر یا تفصیل یکدیگر هستند وجود ندارد، این باید حمل بر تأسیس یک امر زائد و معنای جدید شود.

ظاهر این روایت هم این چنین است و بعید به نظر می‌رسد که این تعابیر چهارگانه همه در مقام اشاره به مسئله‌ی عدالت باشد. لذا اینکه به حسب ظاهر «مخالفاً علی هواه» غیر از عدالت و امری زائدی بر عدالت است، تردیدی نیست. حال آنچه که می‌توان در اینجا گفت این است که ما نسبت به یک مسئله می‌توانیم تردید بکنیم یعنی بگوییم این «مخالفاً علی هواه» برای مرجع تقلید لازم است و شرط این است که مرجع تقلید مقبل به دنیا نباشد اما اگر گفتیم مقبل به دنیا نباشد و معنی کردیم اینکه با هوای خودش حتی در مباحات هم مخالفت بکند، آیا این مطلق است یا نه فی الجمله از این روایت بدست می‌آید مرجع تقلید باید مخالف با هوایش باشد؟ «مخالفاً علی هواه» یک وقت می‌تواند مطلقاً تفسیر بشود یعنی مطلقاً هوا و میل و اشتها نه تنها به منهیات حتی به مباحات هم نباید داشته باشد و یک وقت می‌گوییم این «مخالفاً علی هواه» یعنی اینکه میل به منهیات که ندارد علاوه میل و هوای او نباید به مباحات هم متعلق بشود منتهی آیا مطلق مباحات یا نه مهم این است که می‌خواهد بگوید نسبت به مباحات هم باید یک مراقبتی داشته باشد در واقع این روایت این را می‌خواهد بگوید که مرجع تقلید علاوه بر اینکه عادل هست باید نسبت به اموری که از نظر شرع هم نهی نشده یک مراقبتی داشته باشد و اینگونه نباشد که مثل عامه مردم همه مباحات را مرتکب بشود و هر مباحی که اشتها یا متوجه شد آن را انجام بدهد، برای این مقام ارتکاب همه مباحات هم جایز نیست.

برای تقریب به ذهن می‌توان این را گفت که می‌گویند «حسنات الأبرار سیئات المقربین» درست است این مباحات برای عامه مردم هیچ مشکلی ندارد و خیلی از کارها مباح است ولی واقعاً ارتکاب بعضی از این مباحات برای مرجع تقلیدی که در مقام افتاء نشسته، شایسته نیست.

نتیجه: لذا در مجموع به نظر می‌رسد از این روایت استظهار می‌شود که مرجع تقلید باید مقبل علی الدنيا نباشد و مخالفاً علی هواه باشد و ما احتمال اولی که در کلام مستشکل آمده بود را در مورد معنای «مخالفاً علی هواه» می‌پذیریم ولی نه به آن اطلاقی که در روایت آمده و می‌گوییم منظور از آن یعنی مراقبت بر میل و اشتها و خواست نسبت به مباحات و معنایش این نیست که مباحات را هرگز مرتکب نشود چون نتیجه‌اش این می‌شود که غیر معصومین کسی برای این منظور پیدا نشود. پس ما در این مطلق بودن میل نسبت به مباحات تردید داریم لذا عرض ما این است که با توجه به مفاد این روایت که عرض کردیم به نظر می‌رسد این فی الجمله یک شرطیتی دارد لکن با عنایت به اینکه در سند این روایت اشکالی مطرح شده، ملاحظه فرمودید که امام(ره) احتیاط و جوبی کردند و فتوا ندادند. حال اگر ما این روایت را پذیرفتیم و گفتیم هر چند سند این روایت مشکل دارد اما از آنجایی که مورد عمل اصحاب است اعتبار دارد و دیگر وجهی برای احتیاط نیست و می‌توانیم به این مسئله فتوا بدهیم.

شرط یازدهم: ضبط

این شرط را فقط صاحب فصول فرموده و نه سید اشاره کرده و نه در متن تحریر آمده است. گفته‌اند مرجع تقلید باید اهل ضبط باشد یعنی مسائل را حفظ کند و از یادش نرود یعنی کسی که می‌خواهد استنباط کند و اجتهاد کند باید مبانی و ادله را حفظ کند. ممکن است کسی شرایط را داشته باشد و به مبانی خود اعتماد کند ولی چون حافظه‌ی خوبی ندارد و اهل سهو است دچار مشکل بشود و اشتباهی فتوا بدهد.

عبارت صاحب فصول که این شرط را زائد بر شرایط گذشته ذکر کرده این است «أن يكون المفتي ضابطاً فلا عبرة بفتوا من يكثر السهو عليه الا مع الأمن منه فيما يرجع اليه و وجهه واضح مما مرّ في خبر الواحد» ایشان می‌گویند شرط این است که مفتی باید ضابط باشد لذا فتوای کسی که کثرت سهو دارد و اشتباه می‌کند قابل قبول نیست الا اینکه ما بدانیم در خصوص این مسئله‌ای که به او رجوع کرده‌ایم دچار این مشکل نیست و به او اطمینان و وثوق داریم که این از موارد سهو او بحساب نمی‌آید.

بررسی شرط یازدهم: آیا این اهل ضبط بودن برای مرجع تقلید به عنوان یک شرط به حساب می‌آید؟

به نظر می‌رسد این شرط معتبر نیست یعنی ما شرطی مستقلاً به عنوان ضبط نمی‌توانیم برای مرجع تقلید ذکر بکنیم برای اینکه هیچ دلیلی بر اعتبار این شرط نداریم. در تمام شرایطی که تا اینجا مورد بحث قرار گرفت ملاحظه فرمودید که ادله آنها را بررسی کردیم اما در اینجا چنین دلیلی وجود ندارد و هیچ یک از ادله جواز تقلید دلالت بر اعتبار این شرط نمی‌کند چه ادله لفظیه و چه سیره عقلائی و در مقابل ادله لفظیه و سیره عقلائی هم هیچ مقید و رادعی وجود ندارد و هیچ دلیل خاصی هم نیامده که این اهل ضبط بودن را برای مرجع تقلید ذکر بکند لذا اینکه گفته شود مرجع تقلید باید اهل ضبط باشد به همین معنایی که گفتیم، این اصلاً در مرجع تقلید معتبر نیست.

استدراک:

نعم ممکن است گفته شود که مراد از ضبط این معنایی که شما گفتید نیست بلکه منظور این است که مجتهد باید به گونه‌ای اجتهاد کند که انسان از قول او اطمینان پیدا بکند یعنی اجتهاد او مبتنی بر یک مقدمات صحیح و قابل اعتماد باشد؛ خوب اگر این منظور باشد این امری زائد بر اجتهاد نیست و این از مقدمات اجتهاد است لذا نمی‌توانیم آن را به عنوان یک شرط مستقل ذکر کنیم چون وقتی شما می‌گویید مرجع تقلید باید مجتهد باشد این به چه معناست؟

وقتی می‌گویید مرجع تقلید باید مجتهد باشد قهراً این بدین معناست که باید مقدماتش هم حاصل شده باشد، خوب اگر مقدمات اجتهاد حاصل نباشد اینجا نمی‌توان گفت که این اجتهاد کرده است اجتهاد وقتی به عنوان یک شرط ذکر می‌شود خودش متضمن مقدماتش هم هست.

لذا اگر ضبط به این معنی باشد که این مجتهد باید به گونه‌ای باشد که مقلد از قول او خیالش راحت باشد و به قول او اطمینان پیدا کند که این جزء مقدمات اجتهاد است و اصلاً اجتهاد به آن تحقق پیدا می‌کند. پس اگر ضبط به این معنی باشد شرط مستقلی نیست.

نتیجه: لذا به نظر می‌رسد ضبط به عنوان یک شرط مستقل برای مرجع تقلید نمی‌تواند مطرح باشد.
تا اینجا ما یازده شرط از شروط ذکر شده برای مرجع تقلید را گفتیم که این شرط اخیر که صاحب فصول ذکر کرده بود و حریت را نپذیرفتیم ولی سایر شرایط را فی الجمله چه به صورت فتوا و چه به صورت احتیاط پذیرفتیم.
«والحمد لله رب العالمین»